

محمد حسن حسینی

سلام بهشتی

شبی تیره بود.
زمین در فضا گیج می گشت
و راهی به سویی نداشت
زمان رنگ و بویی نداشت
به جز تیرگی های نادانی و جهل و زشتی نبود
کلامی نبود

کسی با کسی گفت و گویی نداشت
سلاماً سلام بهشتی نبود
به ناگاه اندیشه سوسویی از دور زد
قلم زنده شد، چرخ زد، گل به گل، سطر سطر
به هر گوشه ای طرحی از نور زد
جهان زنده تر شد در آینه رنگ و عطر



از آن روز همواره در دست ما
از این چشمه های خرد
ورق در ورق بوستان های اندیشه هاست
و از بیشماران بهار
گلایی که در شیشه هاست
و می جوشد این عطر در لحظه ها
خدا

همان که کلید نهان گنج ها دست اوست
و پاداش کوشیدن و رنج ها دست اوست
همان کس که بود
و همواره هست
خداوند بینا
خدای توانا
به چشمش برابر نباشند نادان و دانا

این شعر براساس آیات زیر سروده شده است: ۱. آیه نهم و شصت و سوم سوره زمر؛ ۲. آیه یکم سوره قلم؛ ۳. آیه هفتاد و پنجم سوره فرقان؛ ۴. آیه بیست و هشتم سوره واقعه